

تحلیل ژئوپلیتیکی فرصت‌ها و چالش‌های همگرایی در منطقه غرب آسیا

دکتر زهرا احمدی پور^۱، مصطفی قادری حاجت^۲، حسین مختاری هشی^۳

دریافت: ۱۳۸۸/۸/۱۸ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۲۵

چکیده

همگرایی فرایندی است که طی آن کشورهای مختلف به صورت داوطلبانه متقاعد می‌شوند تا فعالیت‌های خود را به سمت مرکزیت جدیدی جهت دستیابی به اهداف مشترک در سایه قدرتی فراملی سوق دهند. با وجود علایق مشترک در زمینه‌های دینی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در بین کشورهای منطقه غرب آسیا^۴، این منطقه فاقد سازمان منطقه‌ای فراگیر است. مقاله حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و با تأکید بر عوامل ژئوپلیتیکی مؤثر در شکل‌گیری و یا عدم شکل‌گیری سازمان‌های منطقه‌ای، سعی در تحلیل عوامل مؤثر بر همگرایی و واگرایی کشورهای غرب آسیا دارد. نتایج حاصله حاکی از آن است که به دلیل چالش‌ها و تعارضات ژئوپلیتیکی متعدد در زمینه‌هایی همچون: وجود قدرتهای هموزن در این منطقه، تعارضات مذهبی و ایدئولوژیک، بحرانهای هیدروپلیتیک، اختلافات سرزمینی، اختلاف در سطح توسعه کشورها و بحران موادمخدر، شکل‌گیری سازمان منطقه‌ای در غرب آسیا در افق زمانی کوتاه مدت با مشکل مواجه است.

کلیدواژه‌ها: همگرایی، واگرایی، غرب آسیا، ژئوپلیتیک، سازمان منطقه‌ای.

۱. دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

۲. دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

۳. دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

۴. ایران، ترکیه، پاکستان، عراق، عربستان، قزاقستان، یمن، افغانستان، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان، اردن، سوریه، گرجستان، ارمنستان، آذربایجان، فلسطین اشغالی، کویت، قطر، امارات متحده عربی، عمان، لبنان و بحرین در منطقه غرب آسیا واقعند. کشورهای ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و قزاقستان در مرکز آسیا (آسیای مرکزی) قرار دارند ولی به دلیل تعاملات و اشتراکاتشان با سایر کشورهای غرب آسیا بویژه در زمینه‌های تولید انرژی، ترانزیت و دین جزو کشورهای غرب آسیا در نظر گرفته شدند.

مقدمه

یکی از مهمترین پرسش‌ها در عرصه مطالعات بین‌المللی پرسش در مورد علت همگرایی و اتحاد کشورها می‌باشد از این منظر بسیاری از مطالعات نظری در روابط بین‌الملل بر مبنای تلاش برای فهم این نکته است که چرا و چگونه برخی از دولت‌ها با یکدیگر تشکیل اتحادیه می‌دهند. مسائلی مانند بی‌کفایتی و نارسایی نظام‌های سیاسی منفرد در جلوگیری از جنگ‌های خانمان‌سوز، گسترش روزافزون تجارت و ارتباطات بین‌المللی، جهانی شدن و گسترش همبستگی‌های اقتصادی، روند جهان‌شمولی حقوق بشر، افزایش مسائل جهانی مانند آلودگی محیط زیست، ضرورت مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی و... منجر به سر برآوردن بیش از پیش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، فرمانطقه‌ای و منطقه‌ای شده است. دو پایه‌ی مهم وجه تأسیس و حیات این سازمان‌ها را می‌توان دستیابی به صلح و امنیت و همکاری دانست. مقوله منطقه‌گرایی (Regionalism) یا منطقه‌ای کردن (Regionalization)، همانند مقوله جهانی شدن مدتی است فکرها را به خود مشغول نموده و اندیشمندان و رهبران جوامع گوناگون را به اظهارنظرها و واکنش‌های متعدد واداشته است. منطقه‌گرایی عامل تقویت روابط فرهنگی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و بین‌المللی در عرصه سیاست جهانی محسوب می‌شود. دولت‌ها از طریق وارد شدن در اتحادیه‌های منطقه‌ای، تا حد زیادی بستر تعادل و همکاری بین یکدیگر را به وجود می‌آورند. منطقه‌گرایی باعث می‌شود تا کشورهای یک منطقه بتوانند با قابلیت و ظرفیت بهتر در سطح جهانی ایفای نقش کنند. همچنین منطقه‌گرایی می‌تواند آفریننده بسترهای لازم برای زیرساخت‌های فیزیکی باشد که روند جهانی شدن آن را تکمیل می‌کند. این در حالی است که همگرایی منطقه‌ای و منطقه‌گرایی ارتباط بسیار عمیقی با ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی دارد. از این رو جغرافیا و سیاست با ارتباطی منطقی می‌توانند اساس تحول در عرصه جهانی واقع شوند. همانگونه که پیش از این نیز همین‌گونه بوده است. مثلاً به تعبیر مویر کشور نمایانگر نقطه اوج تکامل سیاسی - جغرافیایی است (مویر، ۱۳۷۹: ۸۳).

از سوی دیگر باید دانست که بررسی تاریخ سیاست بین‌المللی نشان‌دهنده گرایش‌های گوناگون مردم اقصى نقاط جهان به منطقه‌گرایی و نزدیک شدن کشورها به هم برای ایجاد نظم حقوقی جدید است. هرچند مردمان اروپا در این میان گوی سبقت را از سایر مناطق ربوده‌اند لیکن دیگر جوامع جهانی نیز سهمی از حرکت به سوی سازمان‌های منطقه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند. برخی از این پیمان‌ها

گاه تأثیرات صرفاً منطقه‌ای و گاه حتی جهانی نیز داشته‌اند. برای مثال می‌توان به پیمان‌های ناتو و ورشو اشاره کرد. ولی در عوض سازمان‌هایی نیز شکست خورده‌اند و نتوانسته‌اند تأثیری در معادلات بین‌المللی بگذارند. هرچند سازمان‌های بین‌المللی در تاریخ روابط بین‌المللی سابقه چندانی ندارند لیکن تنوع فوق‌العاده گسترده آن‌ها چه از لحاظ تعداد و چه از لحاظ ماهیت نشانگر علاقه به همزیستی در محیط بین‌المللی است. البته در این خصوص دیدگاه‌های بین‌المللی متفاوت بوده است، اما در هر حال نگرش ژئوپلیتیک که به تأثیر محیط جغرافیایی بر سرنوشت سیاسی ملل توجه دارد (عزتی، ۱۳۸۰: ۶) بر این مسئله صحنه می‌گذارد که با توجه به رابطه منافع ملی و جغرافیا می‌توان به گرایش‌های مبتنی بر نزدیکی هرچه بیشتر و همگرایی روی آورد.

این در حالی است که ضرورت دارد با توجه به ابعاد گوناگون و متنوع این مسأله و در سایه فهم ابعاد، عناصر و ریشه‌های آن و با ارزیابی اصولی از آن و امکان تحقیق و با به‌کارگیری قابلیت‌های مفهومی آن به ارائه الگویی مطلوب و به لحاظ منطقی سازگار در این راستا نایل آییم. زیرا طرح این مسأله بدون درک صحیح مفهوم آن و چگونگی تحقق آن همراه با امکانات و مقدرات و توانایی‌ها ره به سوی ناکجاآباد و بیراهه است. هاگت معتقد است کشورها به قصد اتحاد سیاسی - اقتصادی و دفاعی برای ائتلاف گرد هم می‌آیند تا حداکثر منافع موردنظر خود را تأمین نمایند (هاگت، ۱۳۷۵: ۳۹۴). اتحادها از مجموعه‌ای از منافع کشورها بروز می‌کند. این منافع ممکن است مکمل یا مشابه یکدیگر باشند، اما دستیابی به آن‌ها نیازمند هماهنگی کشورها است (بیلیس و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۴۳). به هر حال شکل‌گیری یک سازمان منطقه‌ای مستلزم شرایطی است و چنانچه این شرایط فراهم باشند سازمان منطقه‌ای پس از شکل‌گیری دوام پیدا کرده و به اهداف خود خواهد رسید.

سؤال و فرض اصلی مقاله

سؤال اصلی این مقاله بدین‌گونه صورت‌بندی می‌گردد:
با توجه به شرایط موجود آیا منطقه آسیای غربی توان تشکیل یک سازمان منطقه‌ای کارآمد را دارد؟

فرض اصلی این مقاله بر این پایه استوار است که منطقه آسیای غربی شرایط کافی برای شکل‌دادن یک نظام منطقه‌ای کارآمد و قوی در عرصه مناسبات بین‌المللی را ندارد.

روش تحقیق

مقاله حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و جستجو در سایت‌های اینترنتی، ضمن پرداختن به مبانی شکل‌گیری سازمان منطقه‌ای و عوامل لازم در این زمینه با تأکید بر ویژگی‌های ژئوپلیتیکی سعی در شناخت و تحلیل زمینه‌ها و محدودیت‌ها و فرصت‌های همگرایی میان کشورهای غرب آسیا را دارد.

مباحث نظری

منطقه: در جغرافیای سیاسی به یک فضای جغرافیایی که از یک سلسله پدیده‌های مشابه و عوامل پیوند دهنده‌ی اجزای تشکیل‌دهنده آن محیط برخوردار باشد، هم از نظر فیزیکی و هم از نظر محیط انسانی، منطقه گفته می‌شود. یک منطقه در جغرافیا هنگامی قابل تشخیص است که از یک شخصیت جغرافیایی یکپارچه برخوردار بوده و از دیگر مناطق، متمایز باشد به طوری که اجزای آن به خوبی آشکار و قابل تشخیص و شناسایی باشد. از نظر فیزیکی یک منطقه باید محیط یکپارچه باشد یا حداقل دارای ویژگی‌های جغرافیایی و استراتژیک مشابهی باشد مثل واقع شدن در یک شبه‌جزیره مانند کشورهای واقع در شبه‌جزیره عرب و یا واقع شدن بر گرد یک دریا مانند کشورهای ساحلی خلیج فارس (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۹۵). در جغرافیای سیاسی هر فضای جغرافیایی که فرایند چهارمرحله‌ای (شکل سرزمینی، شکل نمادی، شکل نهادی و شکل تثبیت‌شده) پشت‌سر گذارد قابلیت اطلاق منطقه را کسب می‌کند (احمدی‌پور و قادری حاجت، ۱۳۸۹: ۵۵).

منطقه یا ناحیه ژئوپلیتیکی: منطقه ژئوپلیتیکی بر پایه یک منطقه یا فضای جغرافیایی متجانس از حیث ساختاری و یا کارکردی شکل می‌گیرد. هویت‌یابی منطقه ژئوپلیتیکی مستلزم باردار شدن سیاسی منطقه جغرافیایی متجانس و عناصر مربوط به آن است. به عبارتی دیگر اگر عناصر ساختاری و کارکردی یک منطقه جغرافیایی به صورت انفرادی یا اجتماعی یا به صورت ناقص یا کامل از بُعد سیاسی نقش‌آفرین شود منطقه جغرافیایی تغییر ماهیت داده و بصورت منطقه ژئوپلیتیکی درمی‌آید. (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۱۱). باردار شدن سیاسی منطقه یعنی اینکه ویژگی‌های ساختاری و کارکردی منطقه حائز مزیت بوده و ارزش رقابت پیدا می‌کنند، و بازیگران

مختلف سعی در به دست آوردن آن‌ها و یا محروم کردن رقبای از دستیابی بدان‌ها در جهت نیل به اهداف خود می‌باشند. منطقه ژئوپلیتیکی از پنج ویژگی به شرح زیر برخوردار است:

- زیربنای جغرافیایی / سرزمینی
- موقعیت جغرافیایی
- اهمیت اقتصادی
- رقابت برای کنترل و نفوذ
- پیشینه تاریخی

(احمدی پور و قادری حاجت، ۱۳۸۹: ۵۹)

همگرایی و واگرایی: همگرایی به لحاظ مفهومی عبارتست از تقریب و نزدیک شدن افراد به سمت نقطه‌ای مشخص که معمولاً به عنوان هدف مشترک آنان شناخته می‌شود و واگرایی در برابر آن به معنی تفکیک و جدایی از همدیگر و دور شدن آن‌ها از هدف مشترک و حرکت به سوی هدف‌های خاص است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۷۳). / *رنست هاس*، پایه‌گذار نظریه همگرایی، همگرایی را پروسه‌ای می‌داند که به وسیله آن رهبران سیاسی چند کشور مختلف متقاعد می‌شوند که وفاداری، انتظارات و فعالیت‌های سیاسی‌شان را به سمت مرکز جدیدی که نهادهایش از اختیارات قانونی برخوردار باشند سوق دهند (سیف‌زاده، ۱۳۶۸: ۱۹۱) در مقابل واگرایی فرایندی است که طی آن واحدهای سیاسی و دولت‌ها از همدیگر دور شده و زمینه‌ی بحران و جنگ فراهم می‌شود (قوام، ۱۳۷۰: ۲۲۹). فرایند همگرایی و واگرایی در ارتباط با بازیگران سیاسی و دولت‌ها، از احساس و درک هدف مشترک و یا برعکس آن اهداف و منافع متعارض شروع می‌شود و با تداوم آن نیروهای اصلی و یا تسهیل‌کننده به تقویت روند کمک نموده تا فرایند را کامل نمایند. مرحله پایانی فرایندهای مزبور را یکپارچگی یا پی‌آمدهایی چون امنیت، صلح و توسعه و یا برعکس تجزیه با پیامدهایی چون تنش، جنگ و توسعه‌نیافتگی تشکیل می‌دهد.

همگرایی و واگرایی ناظر بر رفتار جمع‌گرایی و دوری‌گزینی کشورها نسبت به یکدیگر است. پدیده واگرایی و همگرایی در رفتار کشورها نسبت به یکدیگر، بسته به دلایل و عوامل بروز و تجلی این پدیده‌ها، از طبیعتی پویا برخوردار است به این معنا که اگر عوامل ایجادکننده باقی بمانند، واگرایی و همگرایی باقی می‌ماند، برعکس با نبودن این عوامل، همگرایی و واگرایی نیز از بین خواهد رفت و به علت

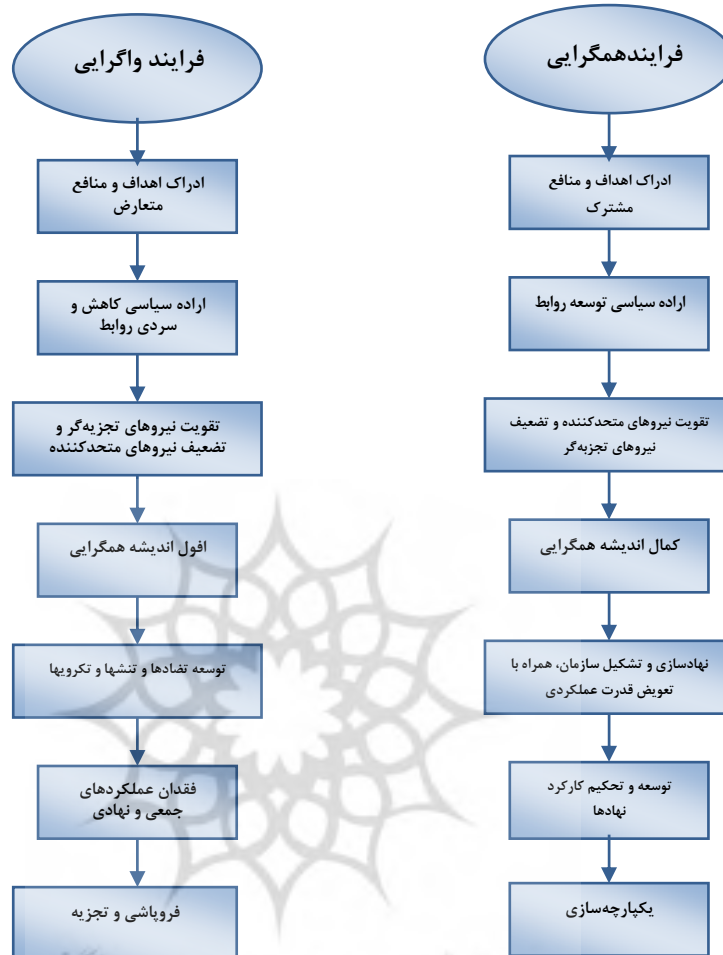
اینکه عوامل ایجادکننده در حال تحول و دگرگونی است، این پدیده نیز دچار تحول می‌شود. برای مثال یک تهدید مشترک می‌تواند عاملی برای همگرایی کشورهای تهدیدشونده تلقی گردد و آن‌ها را با هم متحد کند و در قالب یک تشکل امنیتی بین‌المللی گرد هم آورد (حافظنیا، ۱۳۷۹: ۴۵۴).

گاهی در فرهنگ سیاسی فارسی اتفاق می‌افتد که دو اصطلاح "گروه‌بندی منطقه‌ای" و "همگرایی منطقه‌ای" برابر و یکی فرض می‌شود، در حالی که باید توجه داشت هر یک از این دو اصطلاح، بازگوکننده‌ی مفهوم ویژه‌ای است. درحالی‌که گروه‌بندی منطقه‌ای به معنی گرد هم آمدن شماری از کشورها در مناطق گوناگون جهان برای ایجاد یک نظام ژئوپلیتیک منطقه‌ای است. همگرایی منطقه‌ای به معنی درهم‌آمیزی سیاسی - اقتصادی و استراتژیک کشورها در منطقه‌ی ویژه برای پدیدآوردن یک نظام منطقه‌ای یکپارچه است. بهترین مثال برای گروه‌بندی منطقه‌ای، آ.سه.آن، نفتا و برای همگرایی منطقه‌ای، اتحادیه اروپا است (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۰۴).

عوامل و زمینه‌های همگرایی

۱. ویژگی‌های مشترک فرهنگی - تاریخی: مانند زبان، تجربه تاریخی، ایدئولوژی، دین و مذهب، نژاد، قومیت، خاندان و آداب و رسوم مشترک؛
۲. وحدت طبیعی و جغرافیایی و برخورداری از واحدهای جغرافیایی متمایز و یکپارچه: نظیر شبه‌جزیره، خلیج، فلات قاره، دریا، شبه‌قاره و... مانند اتحادیه پاسفیک، نفتا، وحدت آفریقا؛
۳. تهدید مشترک: اعم از تهدید امنیتی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و...؛
۴. علایق، منافع و نقش مشترک: مانند گروه هشت، بازار مشترک اروپا، اوپک و...؛
۵. نیازها و وابستگی‌های متقابل در زمینه‌های مختلف: مانند آ. سه. آن، اکو و...؛
۶. قدرت مسلط و نیروهای سیاسی و ژئوپلیتیک برتر که نقش تأسیس و رهبری همگرایی را به‌عهده می‌گیرند: مانند کشورهای استعمارگر، قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای (کشورهای مشترک‌المنافع انگلیس، CIS و...)
۷. روابط عاطفی و سیاسی رهبران کشورها: مانند فدراسیون امارات متحده عربی؛
۸. وابستگی‌های تمدنی: مانند تمدن اسلامی، اروپایی، اسلاوی و...؛

زمینه‌ها و عوامل مذکور به صورت انفرادی یا ترکیبی تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر شکل‌گیری فرایند همگرایی و پدیدار شدن تشکلهای بین‌المللی و منطقه‌ای دارند.



نمودار ۱: فرایندهای همگرایی و واگرایی

منبع: حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۷۴. مقاله علمی پژوهشی

نظریه‌های همگرایی

اتحاد و همگرایی به مثابه تلاش برای رفع تهدیدات خارجی

این رویکرد که به واسطه توجه به کاربرد مفاهیمی نظیر قدرت، تهدید و دولت بر مبنای آموزه‌های رئالیسم در روابط بین‌الملل مبتنی است، استدلال می‌کند که ماهیت قطبی و آنارشیک نظام بین‌الملل ایجاد اتحادها را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در این راستا *مارتین وایت*^۱ تصریح می‌کند: کارکرد اتحادها تحکیم امنیت متحدان و ارتقای منافع آنان در جهان بیرونی است (Wight, 1978: 122). بر این اساس و از این منظر "اتحاد" را می‌توان همان راهبرد "توازن قوا"^۲ دانست که از سوی افرادی نظیر *هانس مورگنتا* در کتاب سیاست بین‌ملتها مورد تأکید قرار گرفته است (Morgenthau, 1985). براساس این راهبرد آن‌چنان که *مورگنتا* نیز تصریح می‌کند: اتحادها نه بر اساس اصول بلکه بر پایه مصالح شکل می‌گیرند و مهمترین هدف از ایجاد اتحادها نیز جلوگیری یک یا مجموعه‌ای از کشورها برای دستیابی به موقعیت مسلط است.

اتحاد و همگرایی به مثابه تلاش برای رفع تهدیدات داخلی

این رویکرد نیز به واسطه تمرکز بر مقولات "تهدید" و "قدرت" بیشتر بر مبنای آموزه‌های مکاتب رئالیسم و نئورئالیسم مبتنی و معتقد است فهم بهتر و دقیق‌تر مقوله اتحادها در نظام بین‌الملل مستلزم پرهیز از تحلیل‌های سیستمی و تمرکز بر عوامل داخلی کشورها است. در این راستا *دبورا لارسون*^۳ با مطالعه اوضاع کشورهای اروپای مرکزی و شرقی در جریان تحولات منجر به جنگ جهانی دوم استدلال می‌کند: رهبران سیاسی و نخبگان حاکم در کشورهای کوچک و ضعیف بیش از آنکه به منافع ملی و تمامیت ارضی بیاندیشند در پی حفظ قدرت هستند و بدین ترتیب از طریق اتحاد به ویژه با قدرتهای نوظهور می‌کوشند تا افزون بر رفع تهدیدهای خارجی، احزاب سیاسی رقیب را نیز کنار زنند و حیات سیاسی خود را تداوم

1. Martin Wight.

2. Balance of Power

3. Deborah Larson

بخشند (Larson, 1991: 102). نتایج حاصل از مطالعات/ستيون ديويده^۱ درباره کشورهای جهان سوم نیز نشان می‌دهد که اکثر رهبران کشورهای جهان سوم به واسطه فقدان مشروعیت و اجماع با تهدیدات داخلی فزاینده‌ای مواجه هستند و در نتیجه ترجیح می‌دهند تا با هر کشوری که تداوم حکومت آنان را تضمین می‌کند، متحد شوند. به باور دیوید، رهبران جهان سوم بدین ترتیب می‌توانند نیروی خود را بر تهدید عمده که ماهیت داخلی دارد متمرکز سازند (David, 1991: 233-256). وی که این نظریه را "موازنه همه‌جانبه"^۲ می‌نامد، همچنین معتقد است نظریه پردازان رئالیسم باید توجه بیشتری را به عوامل داخلی کشورها و از جمله نقش رهبران در فرایند شکل‌گیری اتحادها معطوف کنند (Ibid: 237).

اتحاد و همگرایی به مثابه افزایش توان کارکردی

صرف نظر از آنچه تا کنون درباره علل تکوین اتحادها و همگرایی بین کشورها در نظام بین‌الملل گفته شد، دسته دیگری از نظریات می‌کوشند تا با تاکید بر عواملی نظیر تأثیر اتحادها بر افزایش توان کارکردی دولت‌ها، فرایند شکل‌گیری اتحاد بین دولت‌ها را در نظام بین‌الملل توجیه کنند. این نظریات که بیشتر از سوی نظریه پردازان مکاتب ایده‌آلیسم و لیبرالیسم مطرح می‌شود خود مشتمل بر چندین نظریه از جمله نظریات کارکردگرایی، نوکارکردگرایی و نظریه مبادله است. در این راستا "کارکردگرایان"^۳ ضمن طرح شعار "مرگ بر مرزها"^۴ بر این باورند که واحدهای سیاسی قادر به تأمین خواسته‌ها و نیازهای انسانی در چارچوب‌های بسته نیستند و جوامع بشری پاسخ برخی از نیازهای خود را باید در ورای مرزهای ملی جستجو کنند که این امر، همکاری‌های گسترده را در بین دولت‌های ملی ایجاب می‌کند.

از سوی دیگر، کارکردگرایان جدید^۵ با نقد نگرش خوشبینانه کارکردگرایان به مقوله اتحاد، استدلال می‌کنند زیرا در نظام بین‌المللی به دشواری می‌توان به اجماع کلی دست یافت.

1. Steven David
2. Omni balancing
3. Functionalism Theory
4. Down With Borders
5. Neo Functionalism Theory

نظریه‌پردازان این گروه از جمله *ارنست هاس*^۱ و *فلیپ اشمیتر*^۲ بر این باورند که همگرایی اقتصادی لزوماً منجر به اتحاد سیاسی نخواهد شد. بدین ترتیب کارکردگرایان جدید بر اهمیت همگرایی‌های منطقه‌ای، اسلوب‌های چانه‌زدن میان نخبگان سیاسی و همچنین بر انگیزه‌های بازیگران سیاسی مشارکت‌کننده و بالاخره بر پیامدهای غیرقابل انتظاری که بر اثر تعقیب منافع متعارض هریک از بازیگران حاصل می‌شود، تأکید می‌کنند (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۹۱).

اتحاد و همگرایی به مثابه مشابهت‌های بینا ذهنی

عوامل و فاکتورهای ذهنی و از جمله مشابهت‌های ایدئولوژیک و هویتی از دیگر متغیرهایی محسوب می‌شوند که برخی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل آن‌ها را برای تبیین فرایند شکل‌گیری اتحادها مورد توجه قرار داده‌اند. در این راستا *باری بوزان*^۳ و *اول وایور*^۴ تصریح می‌کنند که عوامل فرامادی نظیر هویت‌های تاریخی در تکوین و تداوم مناسبات خصمانه و دوستانه کشورها مؤثرند و نمی‌توان نقش این عوامل را در مطالعات بین‌الملل نادیده پنداشت (Buzan, & waever, 2005: 40-89).

جیمز دوئرتی^۵ و *رابرت فالتزگراف*^۶ نیز معتقدند نظام‌های سیاسی به خاطر وجود ارزش‌های مشترک مشترک و فراگیر میان اعضای خود و به واسطه وجود توافقی عمومی درباره چارچوب نظام مربوطه است که به انسجام و همبستگی دست‌یافته و آن را حفظ می‌کنند. به باور این دو، نظام‌ها براساس اجماع شکلی (یا توافق عمومی درباره چارچوب سیاسی و رویه‌های حقوقی حل و فصل مسائل) و اجماع ماهوی (یا توافق عمومی درباره راه‌حل‌های مسائل موجود در نظام سیاسی) استوارند و هر چه اجماع شکلی و ماهوی وسیع‌تر باشد، همگرایی نیز بیشتر خواهد بود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۶۶۶). *مایکل بارنت* با اشاره به روند شکل‌گیری پیمان بغداد (۱۹۵۵م) و شورای همکاری خلیج فارس

1. Ernest Hass
2. Philip Schmitter
3. Barry Buzan
4. Ole Waever
5. James Dougherty
6. Robert Pfaltzgraff

(۱۹۸۱م) معتقد است که پیمان بغداد فقط بر اثر مشابهت‌های فکری و ایدئولوژیک و شورای همکاری خلیج فارس نیز فقط به واسطه ملاحظات هویتی به وجود آمدند (Barnett, 1996: 400-447).

سازمان منطقه‌ای

سازمان منطقه‌ای یک سازمان بین‌المللی است و شامل چند کشور مجاور هم است که براساس حقوق متقابل و برابری و نیز به منظور دستیابی به اهداف مشخص و معین گردهم آمده‌اند. سازمان‌های منطقه‌ای از نظر فلسفه‌ی وجودی، ماهیت، اندازه، شکل، قلمرو جغرافیایی فعالیت و نظایر آن انواع متفاوتی دارند که به علت همکاری‌ها، نیازهای متقابل و اهداف مشترک دولت‌ها رو به گسترش و توسعه‌اند. سازمان‌های منطقه‌ای بسته به بستر شکل‌گیری‌شان به سه دسته‌ی کلی: سازمان‌های خشکی پایه، سازمان‌های آب پایه و سازمان‌های ترکیبی آب و خشکی تقسیم می‌شوند (حافظنیا و کاویانی‌راد، ۱۳۸۳: ۶۱). سازمان منطقه‌ای در فرایند تشکیل خود چهار سطح را پشت‌سر می‌گذارد تا تکامل یابد در نمودار ۲ آمده است (حافظنیا، ۱۳۸۵: ۱۱۱).



نمودار ۲: چهار سطح برای تکامل سازمان منطقه‌ای (منبع، حافظنیا، ۱۳۸۵: ۱۱۱)

سازمان منطقه‌ای از سه بخش هسته، پیرامون و مداخله‌گر تشکیل می‌شود. هسته شامل کشورهایی است که در بخش مرکزی نظام منطقه قرار دارند. بخش پیرامونی شامل کشورهایی است که با هسته‌ی مرکزی تماس و مرز جغرافیایی ندارند. بخش مداخله‌گر نیز به نیروهایی اطلاق می‌شود که با استفاده از نفوذ خود بر روی برخی کشورهای نظام منطقه‌ای در امور آن مداخله می‌نمایند. عواملی که بر موجودیت، ماهیت و کارکرد نظام‌های منطقه‌ای تأثیر می‌گذارند عبارتند از:

- سطح انسجام
- سطح ارتباط
- سطح قدرت
- ساختار روابط درون منطقه‌ای (متقی، ۱۳۷۸: ۱۸)

به‌نظر می‌رسد عنوان نمودن این مسئله که سازمان منطقه‌ای از سه‌بخش هسته، پیرامون و مداخله‌گر تشکیل شده است خالی از اشکال و لزوماً دارای این سه‌بخش ذکر شده نیست، چرا که برخی سازمان‌های منطقه‌ای وجود دارند که فاقد عنصر مداخله‌گر هستند، نظیر نفتا، CIS، اوپک و غیره. لذا تأکید بر لزوم وجود سه‌بخش هسته، پیرامون و مداخله‌گر مستلزم قبول این امر است که اگر قرار است سازمان منطقه‌ای تشکیل شود، حتماً باید از یک قدرت دعوت کرد که در این سازمان مداخله‌گری کند تا این سازمان شکل بگیرد، اما در عمل این اتفاق نمی‌افتد. سازمان‌های بین‌المللی برحسب ماهیت و علت وجودی به سازمان‌های اقتصادی؛ سیاسی؛ علمی و فرهنگی؛ ارتباطی و حمل‌ونقل؛ حقوقی؛ اجتماعی و دفاعی تقسیم می‌شوند. همچنین سازمان‌های بین‌المللی را بر اساس کارکردشان به سه دسته: تک‌نقشی، دو نقشی، و چند نقشی تقسیم می‌نمایند (حافظنیا و کاویانی‌راد، ۱۳۸۳: ۱۲۵-۱۲۲).

سازمان‌های منطقه‌ای و پایداری امنیت کشورهای عضو

سازمان‌ها به معنای اعم، در حقیقت به دنبال نوسازی، اصلاح، تجهیز، تداوم و تسهیل حیات نظام چنددولتی در عرصه‌های جهانی، فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای هستند و موضوع‌هایی مانند بی‌کفایتی و نارسایی نظام‌های سیاسی منفرد در جلوگیری از جنگ‌های خانمان‌سوز، گسترش روزافزون تجارت و ارتباطات بین‌المللی، پیشرفت به سوی جهانی شدن و گسترش همبستگی‌های اقتصادی، روند جهان‌شمول شدن حقوق بشر، افزایش مسائل جهانی مانند آلودگی محیط زیست، ضرورت مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی و... منجر به سر برآوردن و دامن‌گستری روزافزون نظامی نو، بر پایه‌ی بازیگران تازه، یعنی نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای شده است. دو پایه‌ی مهم وجه تأسیس و حیات این سازمان‌ها را می‌توان دستیابی به صلح و امنیت و همکاری دانست (اخوان کاظمی، ۱۳۸۴: ۱۶۴).

عرصه‌ی بین‌المللی پس از نیمه‌ی سده‌ی بیستم و در آستانه‌ی سده‌ی بیست‌ویکم شاهد اهمیت روزافزون و توسعه‌ی سازمان‌های منطقه‌ای بوده است. هر چند در منشور سازمان ملل، وجه جهانی‌گرایی برجستگی بیشتری دارد، با وجود این در فصل هشتم منشور، راهکارهایی برای

سازمان‌های منطقه‌ای در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی آمده است و هیچ یک از مقررات این منشور، مانع وجود موافقت‌نامه‌ها یا نهادهای منطقه‌ای برای انجام امور مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی که متناسب برای اقدامات منطقه‌ای باشد نیست، مشروط بر اینکه این‌گونه قراردادها یا نهادها و فعالیت‌های آن‌ها با اهداف و اصول ملل متحد سازگار باشد و مشروط بر اینکه فعالیت‌های مزبور در هر زمان به طور کامل به اطلاع شورا برسد. عوامل تقویت‌کننده و تضعیف‌کننده همکاری‌های متقابل بین کشورهای عضو سازمان‌های منطقه‌ای را می‌توان به صورت فشرده این‌گونه برشمرد:

الف: عوامل موفقیت سازمان منطقه‌ای

- ۱- همگونی بیشتر کشورهای عضو به عنوان عامل افزایش اتفاق نظر آن‌ها.
- ۲- پشتیبانی گسترده‌تر کشورهای منطقه از تصمیم‌های منطقه‌ای به علت برخورداری از مشروعیت بومی.
- ۳- حل و فصل بهتر و مؤثرتر منازعات.
- ۴- محدود بودن طرف‌های سوم در منازعات و دسترسی آسان‌تر به آن‌ها.
- ۵- ضعف و ناکارآمدی سازمان‌های جهانی در از میان بردن اختلاف‌ها بویژه اختلاف‌های منطقه‌ای.
- ۶- تأثیرپذیری کمتر از نفوذ قدرت‌های بزرگ و تنش میان آن‌ها، بویژه در کار نبودن حق وتو در تصمیم‌گیری‌های سازمان منطقه‌ای (اخوان کاظمی، ۱۳۸۴: ۱۶۶).

ب: عوامل ضعف یا شکست سازمان منطقه‌ای

- ۱- محل تردید بودن پاره‌ای از موارد که به عنوان عامل موفقیت معرفی شده‌اند.
- ۲- مبهم و انعطاف‌پذیر بودن مفهوم منطقه.
- ۳- تأثیرپذیری منفی سازمان‌های منطقه‌ای و دولت‌های عضو آن از ابرقدرت‌ها، قدرت‌های جهانی و قدرت‌های منطقه‌ای و خدشه‌دار شدن نسبی استقلال آن‌ها در تصمیم‌گیری.
- ۴- درست تبیین نشدن رابطه‌ی سازمان‌های جهانی با سازمان‌های منطقه‌ای.
- ۵- تنوع سازمان‌های منطقه‌ای از لحاظ سیاسی، جغرافیایی، سطح توسعه و... که باعث شده تا چارچوب نظام خاصی برای آن‌ها در میان نباشد.

- ۶- کمتر بودن ضمانت اجرایی تصمیم‌های سازمان منطقه‌ای نسبت به سازمان‌های جهانی مانند سازمان ملل متحد.
- ۷- مشکلات فراوان مالی و بودجه‌ای.
- ۸- ضعف ساماندهی و نبود آیین کار و تجربه لازم در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و عملیات پاسداری از صلح بویژه در آفریقا و آسیا.
- ۹- دشواری در تأمین بی‌طرفی و فراهم آوردن نیروهای بی‌طرف.
- ۱۰- ناتوانی در اثرگذاری بر عوامل خارج از منطقه و متقاعد کردن آن‌ها، با نفوذ سیاسی یا کاربرد وسایل قهرآمیز.
- ۱۱- فراگیر نبودن بسیاری از سازمان‌های منطقه‌ای و احاطه داشتن آن‌ها تنها بر بخشی از منطقه.
- ۱۲- نبود توازن قدرت در مناطق و وجود قدرت‌های مرکزی و پیرامونی در سازمان‌های منطقه‌ای.
- ۱۳- مشکلات سازمان‌های منطقه‌ای برای مداخله در امور داخلی کشورها (همان: ۱۶۸).

ژئوپلیتیک

از آنجایی که به تبع وجود عنصر انسانی، دیدگاه جامعی درباره مفاهیم در تمام رشته‌های علوم انسانی وجود ندارد، مفهوم ژئوپلیتیک نیز از این مشکل مستثنی نیست. و صاحب‌نظران این عرصه تعاریف متعددی را از این مفهوم ارائه داده‌اند. واژه ژئوپلیتیک ابتدا در سال ۱۸۹۹ توسط رودلف کایل^۱ وضع شد و به بخشی از معلومات ناشی از ارتباط بین جغرافیا و سیاست اطلاق گردید.

مجتهدزاده نیز با نگاهی که حاکی از رابطه دو جانبه سیاست و جغرافیا است، ژئوپلیتیک را این‌گونه تعریف می‌کند: «مطالعه اثرگذاری عوامل جغرافیایی در تصمیم‌گیری صاحبان قدرت» (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۰). این در حالی است که ژیروید/توتایل معتقد است ژئوپلیتیک در قرن بیستم از تاریخ پر فراز و نشیبی برخوردار بوده و توانسته است در رساندن معنی ارتباط کلی بین جغرافیا و سیاست مؤثر باشد ولی معنی کردن ژئوپلیتیک کاری بس دشوار است، زیرا مفاهیمی مثل ژئوپلیتیک تمایل به تغییر و تحول دارند و متأثر از دوره‌های تاریخی و

1. Rudolf kayeln

ساختارهای نظم جهانی‌اند که آن‌ها نیز خود تمایل به تحول دارند. با این تفاسیر ژئوپلیتیک را می‌توان این‌گونه تعریف کرد "ژئوپلیتیک علم مطالعه روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آن‌ها با یکدیگر می‌باشد" (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۶). با توجه به موضوع مقاله در این قسمت به دو مفهوم چالش و فرصت ژئوپلیتیکی پرداخته می‌شود.

چالش ژئوپلیتیکی

چالش ژئوپلیتیکی عبارت است از وضعیت به وجود آمده برای یک یا چندین کشور بر پایه عوامل ثابت و متغیر ژئوپلیتیکی و متأثر کردن سیاست آن‌ها با استفاده از کاربرد عوامل و ارزش‌های جغرافیایی در جهت منافع خود یا در تضعیف منافع کشورهای رقیب. در واقع می‌توان گفت که کشورها برای ضربه‌زدن بر رقبای خود یا محدودسازی قدرت مانور و عمل آن‌ها از ابزارها و روش‌های مختلف استفاده می‌کنند. یکی از این روش‌ها و ابزارها کاربرد جغرافیا و ارزش‌ها و عناصر جغرافیایی علیه دیگران است. به عبارتی دیگر هدف اولیه هر چالش ژئوپلیتیکی ایجاد انفعال در طرف مقابل به منظور تغییر رفتار آن است. در اینجا به چند مورد از نمونه‌های تجربی از چالش‌های ژئوپلیتیکی اشاره می‌گردد: به کارگیری گروه‌های قومی- فضائی، علیه یکدیگر توسط کشورهای هند و پاکستان یا ایران و عراق، طرح مسئله جزایر سه‌گانه و تغییر نام خلیج فارس توسط اعراب بر علیه ایران، کنترل سرچشمه رودخانه هیرمند توسط افغانستان، احداث خط لوله انتقال انرژی باکو- جیحان و مواردی از این قبیل، اشاره به چالش‌های ژئوپلیتیکی دارند.

فرصت ژئوپلیتیکی

فرصت ژئوپلیتیکی عبارت است از وضعیت به وجود آمده برای یک یا چند کشور بر پایه عوامل ثابت و متغیر ژئوپلیتیکی و ارزش‌های جغرافیایی در جهت تقویت منافع آن‌ها. در واقع باید وجود عرصه‌های مشترک تعامل را که به لحاظ کارکردی تأمین‌کننده نیازها و کاستی‌های یک یا چند کشور است، فرصت ژئوپلیتیکی نامید. به عنوان مثال می‌توان از وجود یک گروه اقلیت هم‌کیش یا هم‌زبان و هم‌فرهنگ در یک یا چند کشور و یا سرچشمه رودخانه‌ها، مسیر تأمین واردات کشور، شبکه‌های ارتباطی و مخابراتی و غیره نام برد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۲۰). فرصت ژئوپلیتیکی را می‌توان

استفاده از عوامل جغرافیایی در زمینه همکاری یا همگرایی بین دو یا چند کشور تعریف کرد. نکته‌ی قابل توجهی که در این زمینه وجود دارد، ماهیت دوگانه عوامل جغرافیایی است که هم می‌توانند موجب رقابت و هم، همکاری و همگرایی باشند.

یافته‌های تحقیق

عوامل ژئوپلیتیکی مؤثر بر واگرایی کشورهای غرب آسیا

وجود چند قدرت هموزن در غرب آسیا

وجود قدرت‌هایی که تقریباً هموزن هستند در یک منطقه، باعث شکل‌گیری گونه‌ای از رقابت بین آن‌ها می‌گردد و فرایند همگرایی منطقه‌ای را دچار اختلال می‌کند، مانند رقابت ایران، ترکیه و پاکستان به عنوان قدرت‌های تقریباً هموزن در درون سازمان اگو که منجر به رکود فعالیت‌های این سازمان شده است.

در رابطه با منطقه‌ی غرب آسیا، آنچه مورد توجه است سطح‌بندی قدرت در این منطقه جغرافیایی است که به عنوان یکی از عوامل واگرایی عمل می‌کند. این مسئله از یک طرف موجب رقابت بین قدرت‌های منطقه‌ای شده و از طرف دیگر هر کدام از این قدرت‌ها برای برهم زدن معادله قدرت به نفع خود غالباً به قدرت‌های فرامنطقه‌ای تکیه می‌کند که موجب باز شدن پای قدرت‌های فرامنطقه‌ای در منطقه می‌شود. برای آشنایی بیشتر با ساختار قدرت در منطقه‌ی غرب آسیا توجه به پژوهش انجام گرفته توسط هادی اعظمی تحت‌عنوان "سطح‌بندی نظام قدرت در آسیای غربی" مفید است. وی در این بررسی اقدام به رتبه‌بندی کشورها براساس عوامل هشت‌گانه زیر نموده است:

- عامل اقتصادی؛
- عامل فرهنگی؛
- عامل سیاسی؛
- عامل سرزمینی؛

- عامل علمی و فناوری؛
- عامل اجتماعی؛
- عامل نظامی؛
- عامل فرا مرزی.

نتایج پژوهش بین ۲۳ کشور منطقه غرب آسیا (افغانستان محاسبه نشده است) که در جدول شماره ۱ آورده شده است، نشان‌دهنده این است که چند کشور در این منطقه از نظر وزن ژئوپلیتیکی به یکدیگر نزدیک هستند (اعظمی، ۱۳۸۵: ۱۵۱-۱۴۸).

جدول ۱: مجموع امتیازات عوامل هشت‌گانه و رتبه‌بندی کشورها بر اساس قدرت‌مندی در غرب آسیا

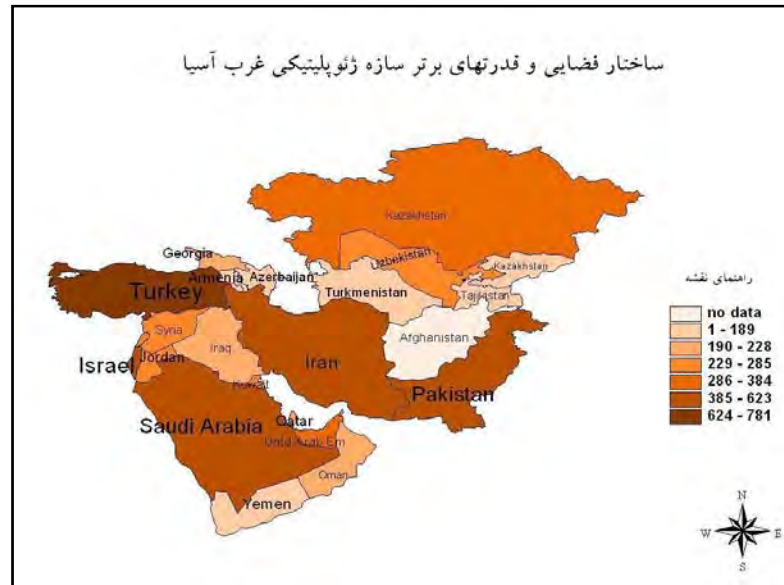
ردیف	نام کشور	عامل اقتصادی	عامل فرهنگی	عامل سیاسی	عامل سرزمینی	عامل علمی	عامل اجتماعی	عامل نظامی	عامل فرامرزی	جمع
۱	ترکیه	۹۲/۳	۱۲۲/۶	۲۳/۵	۸۷	۱۵۹/۳	۸۰/۴	۱۴۲/۶	۶۱/۹	۷۸۰.۶
۲	ایران	۶۶/۶	۸۹/۶	۲۴	۹۸/۶	۱۳۴	۷۵	۱۰۳/۷	۳۱	۶۲۲.۵
۳	فلسطین اشغالی	۴۹/۶	۱۴۵/۱	۱۶/۵	۲۳/۷	۱۲۵/۵	۸۸	۱۰۳	۲۲/۴	۵۷۳.۸
۴	عربستان	۶۴	۴۴/۲	۱۹/۵	۹۷/۳	۸۰/۴	۷۲/۲	۸۹	۴۹/۹	۵۱۶.۵
۵	پاکستان	۳۹/۵	۸۳	۲۲/۵	۴۵/۳	۷۵/۲	۸۸/۱	۱۰۳/۳	۲۳/۳	۴۸۰.۲
۶	قزاقستان	۳۸/۸	۴۳/۱	۱۷/۵	۱۰۳/۵	۷۲/۱	۵۵/۵	۲۸/۹	۲۴/۶	۳۸۴
۷	امارات	۴۷/۱	۷۶/۹	۱۵	۳۸/۰۵	۱۴/۸	۷۵/۹	۳۴/۸	۵۴/۳	۳۵۶.۹
۸	کویت	۳۹	۷۲/۶	۱۸/۵	۲۲/۱	۱۵/۶	۷۰/۴	۲۴/۶	۲۱/۹	۲۸۴.۷
۹	سوریه	۱۱/۵	۳۵/۴	۱۷	۲۸/۲	۱۶/۳	۵۲	۶۳/۶	۲۳/۵	۲۴۷.۴
۱۰	ازبکستان	۱۴/۵	۳۵/۷	۲۳/۶	۳۳/۸	۳۹/۲	۶۳/۸	۱۷/۳	۱۸/۸	۲۴۶.۷
۱۱	لبنان	۱۷/۹	۷۱/۸	۱۲/۵	۲۷/۲	۲۱/۸	۶۴/۷	۱۴	۱۶/۵	۲۴۶.۴
۱۲	اردن	۱۳/۴	۳۷	۲۸/۵	۱۳/۷	۴۱/۷	۵۷/۱	۲۴/۴	۲۳/۲	۲۳۹
۱۳	گرجستان	۱۱/۲	۴۲/۳	۱۴	۵۷/۴	۲۵/۹	۵۹/۴	۶/۵	۱۱/۱	۲۲۷.۸
۱۴	عمان	۴/۴	۴۲/۶	۱۸	۳۸/۱	۹/۷	۵۴/۸	۲۹/۱	۲۲/۶	۲۱۹.۳
۱۵	قطر	۱۹/۲	۴۵/۲	۱۱	۱۸/۱	۱۰/۹	۶۰/۳	۲۴/۵	۲۳/۱	۲۱۲.۳
۱۶	عراق	۱۵/۶	۲۲/۸	۱۲	۴۵/۵	۱۹/۳	۳۴/۱	۴۱/۴	۱۸/۹	۲۰۹.۶
۱۷	بحرین	۱۳/۵	۴۷/۹	۱۴/۵	۱۰/۲	۹/۳۵	۶۴/۴	۲۴/۲	۲۲/۵	۲۰۶.۶
۱۸	آذربایجان	۱۵/۳	۳۰/۷	۱۶	۱۹/۶	۲۲/۴	۵۲/۶	۱۵/۷	۱۶/۱	۱۸۸.۴
۱۹	ارمنستان	۶/۷۵	۲۴/۲	۲۳	۲۲/۴	۱۷/۲	۶۰/۲	۱۲/۷	۱۰	۱۷۶.۵
۲۰	ترکمنستان	۱۱	۱۹/۳	۱۸/۵	۲۷/۳	۱۳/۲	۵۳/۷	۷/۷	۱۸/۶	۱۶۹.۳
۲۱	قرقیزستان	۶/۰۴	۱۳/۵	۲۱/۵	۳۸/۷	۱۵/۸	۵۳/۶	۳/۹	۱۶/۲	۱۶۹.۲
۲۲	تاجیکستان	۱/۴	۱۹/۲	۲۲	۵۲/۲	۸/۵	۴۶/۹	۲/۲	۱۵/۶	۱۶۹
۲۳	یمن	۰/۵	۲۵/۴	۲۱/۵	۳۷/۸	۱۵/۷	۲۳	۱۰/۵	۸/۸	۱۴۳.۲

منبع: اعظمی، ۱۳۸۵: ۱۴۹ با کمی تغییر.

- بر اساس این بررسی به‌طور کلی در منطقه، چهار سطح قدرت، به شرح زیر قابل تشخیص است:
- قدرت‌های درجه‌ی اول شامل: ترکیه، جمهوری اسلامی ایران، فلسطین اشغالی، عربستان و پاکستان که امتیاز آن‌ها بالاتر از ۴۰۰ است؛
 - قدرت‌های درجه‌ی دوم شامل: قزاقستان و امارات متحده عربی که بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ امتیاز دارند؛
 - قدرت‌های درجه‌ی سوم شامل: کویت، سوریه، ازبکستان، لبنان، اردن، گرجستان، عمان، قطر، عراق و بحرین که بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ امتیاز دارند؛
 - قدرت‌های درجه‌ی چهارم شامل: آذربایجان، ارمنستان، ترکمنستان، قرقیزستان، تاجیکستان و یمن که زیر ۲۰۰ امتیاز دارند (اعظمی، ۱۳۸۵: ۱۵۱).



نمودار ۳: هرم سطوح چهارگانه قدرت در منطقه‌ی غرب آسیا

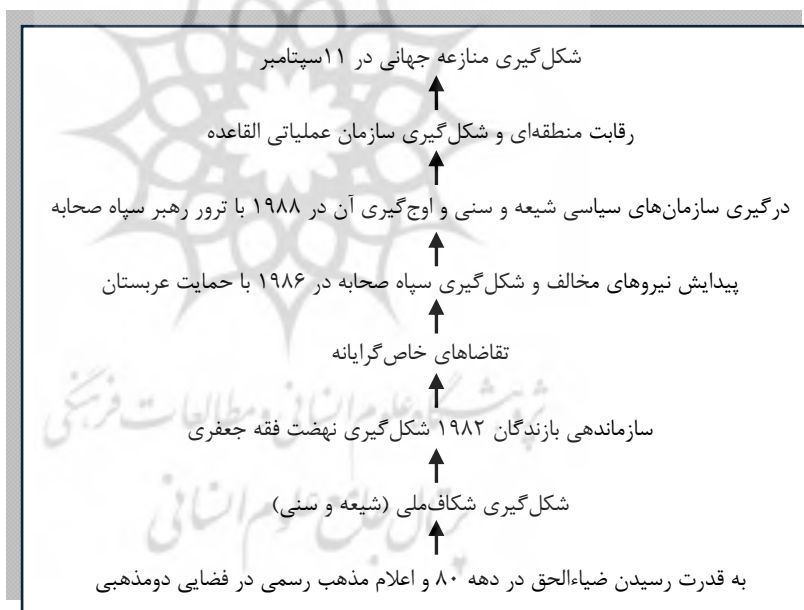


نقشه ۱: سطح‌بندی قدرت در منطقه‌ی غرب آسیا

تعارضات مذهبی و ایدئولوژیک

با وجود اینکه اکثریت ساکنان این منطقه را مسلمانان تشکیل می‌دهند ولی جهان اسلام خود به لحاظ مذهبی، به دو گروه عمده‌ی سنی و شیعه تقسیم شده است که قسمت اعظم مسلمانان اهل تسنن هستند. ریشه اختلافات مذهبی در بین کشورهای اسلامی به صدر اسلام برمی‌گردد و همین امر موجب تدوین متون مذهبی و تاریخی فراوانی جهت اقامه اختلاف شده است (فوزی تویسرکانی، ۱۳۷۷: ۱۰۱). شیعیان با حدود ۱۰-۱۲ درصد کل جمعیت مسلمانان جهان (توال، ۱۳۸۲: ۱۹) در کشورهای ایران، عراق و بحرین پراکنده‌اند. در کشورهای افغانستان، پاکستان، یمن، کویت، ترکیه، هند و لبنان نیز گروه‌های بزرگی از شیعیان وجود دارند (جردن و لاونتری، ۱۳۸۰: ۲۲۹). در فضای جغرافیایی کشورهای اسلامی، هر کشور دارای فضای سازمان‌یافته با انسان‌هایی خاص، زبان، فرهنگ و روش زندگی خویش است (برتون، ۱۳۸۰: ۳۲). تعارضات ایدئولوژیک بین کشورهای اسلامی بیشتر ناشی از شرایط سیاسی، فرهنگی، انسان‌شناسی، واقعیت‌های مختلف اجتماعی و دل‌مشغولی رهبران آن‌هاست (ایولاکوست، ۱۳۸۷: ۳۵). این تعارضات مذهبی و ایدئولوژیک موجب واگرایی کشورهای مسلمان می‌شود. برای اثبات این ادعا به نحوه شکل‌گیری نیروهای طالبان

به‌عنوان نمونه‌ی روشن برآیند تعارضات مذهبی اشاره می‌شود: در دهه ۸۰ میلادی و با به‌قدرت رسیدن ضیاء‌الحق در پاکستان، مذهب سنی در این کشور به‌عنوان مذهب رسمی اعلام شد و برآیند این امر در قانون شریعت به روشنی بیان شد. اعلام مذهب رسمی در یک فضای دومی، شکاف ملی بین شیعه و سنی را بوجود آورد. در ادامه با سازماندهی و شکل‌گیری نهضت فقه جعفری شیعه مذهب در ۱۹۸۲، اولین جرقه منطقه‌ای شدن تعارضات مذهبی زده شد. ادامه این روند به شکل‌گیری سپاه صحابه در ۱۹۸۶ با حمایت عربستان منجر شد و با شکل‌گیری این سپاه رقابت‌های ایدئولوژیک جای خود را به خشونت‌های سیاسی و حملات انتحاری داد و به این ترتیب درگیری‌های سازمان‌های سیاسی شیعه و سنی با ترور رهبر سپاه صحابه در ۱۹۸۸ به اوج خود رسید. این امر منجر به شکل‌گیری رقابت منطقه‌ای و پیدایش گروه طالبان و به‌تبع آن سازمان عملیاتی آن‌ها یعنی القاعده شد. با تشکیل نیروی القاعده و ادامه درگیری‌ها، حوزه عملیاتی آن‌ها به خارج از دنیای شیعه و سنی کشیده شد و این گروه دامنه‌ی میدان عمل خود را به تمام کره‌زمین گسترش داد و همین امر به شکل‌گیری منازعه جهانی در ۱۱ سپتامبر شد. این فرایند در قالب نمودار شماره ۴ قابل تبیین است.



نمودار ۴: شکل‌گیری طالبان و به چالش کشیده‌شدن نظام

با توجه به آنچه گفته شد نمی‌توان از تعارضات مذهبی موجود در منطقه به آسانی چشم‌پوشی کرد، چرا که وجود این تعارضات، فرایند واگرایی و همگرایی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.

بحران‌های هیدروپلیتیک

یکی از مهمترین مسائل در حوزه‌ی زیست‌محیطی مسئله کمبود آب است. ژئوپلیتیک آب یا هیدروپلیتیک به مطالعه نقش آب در مناسبات و مناقشات اجتماعات انسانی و ملت‌ها و دولت‌ها می‌پردازد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۲). نگاهی به نقشه‌ی جغرافیای طبیعی و سیاسی جهان حکایت از عدم تطابق مرزهای سیاسی با حوضه‌های آبریز دارد، به نحوی که امروزه بیش از ۴۰ درصد از جمعیت جهان در مناطقی زندگی می‌کنند که حوضه‌های آبریز آن‌ها بین دو یا چند کشور مشترک است و ۵۰ تا ۶۵ درصد از وسعت هر یک از قاره‌ها را حوضه‌های آبریز مشترک تشکیل می‌دهد (مختاری و قادری، ۱۳۸۷: ۳۸). یکی از عوامل بحران‌ها و سرچشمه‌های مناقشات بویژه در خاورمیانه منابع آب‌شیرین رودخانه‌ها خواهد بود. رودخانه‌های بین‌المللی خاورمیانه حوزه‌های اصلی تنش به حساب می‌آیند. این رودخانه‌ها شاه‌رگ حیاتی کشورهای فرادست را تشکیل می‌دهند که به شکل‌گیری تعارض منافع شدید کشورهای فرودست می‌انجامد و از تنظیم چارچوب حقوقی مشخص درباره تخصیص برابر آب رودخانه‌ها جلوگیری می‌نماید (کمب و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱۶۷). عدم تقارن قدرت سیاسی در بین کشورهای یک حوضه مشترک، نقش زیادی در مناسبات بین کشورهای حوضه دارد و مارک زیتون از این پدیده تحت‌عنوان "هیدروهمژمون" یاد می‌کند (Warner and Zeitoun, 2008: 805-806). این مسئله در مورد حوضه رودخانه اردن به خوبی مشخص است. هیدروهمژمون وضعیتی است که در آن کشور قوی مقدار بیشتری آب نسبت به سهم خود استفاده می‌کند. مثل فلسطین اشغالی در حوضه رود اردن، مصر در حوضه رود نیل و ترکیه در حوضه دجله و فرات. به نظر می‌رسد وضعیت هیدروهمژمونی بیش از اینکه به موقعیت بالادستی یا پایین‌دستی مربوط باشد به قدرت‌سیاسی و اقتصادی یک کشور ارتباط دارد. هیدروهمژمونها تمایل بیشتری به حفظ سلطه و بهره‌برداری از آب را دارند (مختاری و قادری، ۱۳۸۷: ۴۳).

هر چند حوزه رودخانه‌های بین‌المللی به عنوان مناطق جدید تنش قلمداد می‌شوند اما دامنه تنش تنها به این مناطق محدود نشده و می‌تواند به دیگر کشورهایی که در خارج از حوزه رودخانه‌های بین‌المللی قرار دارند تسری یابد. علت این امر از یک سو نشأت گرفته از ماهیت

تنش ناشی از نابرابری عرضه و تقاضا است و از سوی دیگر، به جانبداری کشورهای منطقه از کشورهای فرودست مربوط می‌شود. تحولات عمده‌ی جاری در خاورمیانه از جمله شکل‌گیری ائتلاف‌های سیاسی و نظامی جدید، دخالت ترکیه در امور شمال عراق، حمایت سوریه از پ.ک.ک، تعارضات بین سوریه و فلسطین اشغالی و بحران بین هندوستان و پاکستان در کشمیر (سرشاخه‌های اصلی رودخانه‌های پاکستان و هندوستان از کشمیر سرچشمه می‌گیرد و تسلط بر ناحیه کشمیر به معنی تسلط بر منابع آب شبه‌قاره هند است)، ریشه در بحران آب دارد. به عبارت دیگر یکی از مهمترین منابع تنش در آینده‌ی غرب آسیا، منابع آب شیرین منطقه است چرا که از یک سو، طبقه‌بندی جدیدی را از کشورهای غنی و فقیر ایجاد خواهد کرد به طوری که کشورهای دارنده‌ی ذخایر آبی غنی، فشار بیشتری را بر همسایگان خود خواهند داشت و این مسأله بر توازن قدرت منطقه‌ای اثرگذار خواهد بود و منطقه را رو به بی‌ثباتی پیش خواهد برد و از سوی دیگر، کشورهای مزبور احتمالاً درگیر جنگی مستقیم بر سر کنترل یا تخصیص آب خواهند شد (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱۶۷). به طور کلی مسائل و مشکلات زیر از عوامل بروز و تداوم بحران آب در غرب آسیا به شمار می‌روند:

- محدود بودن منابع آبی؛
- رشد فزاینده‌ی جمعیت؛
- رشد شهرنشینی؛
- افزایش تقاضای مواد غذایی؛
- هزینه‌های بالای تصفیه مجدد آب‌های آلوده؛
- ناتوانی در انجام مفاد موافقت‌نامه‌ی بین‌المللی آب.

تعارضات سرزمینی

مرزهای بین‌المللی، به عنوان نقطه تماس میان کشورها در شکل‌دهی مناسبات سیاسی و اقتصادی بین آنها نقش برجسته‌ای برعهده دارد (عزتی، ۱۳۸۷: ۹۵). تحدید حدود و علامت‌گذاری و قراردادهایی که آنها را همراهی می‌کند، هیچ حکومتی را از اختلافات مرزی مصون نمی‌دارد. مرزهای ضعیف به‌آسانی می‌توانند زمینه منازعه بین حکومت‌ها را فراهم

نمایند (درایسدل و بلیک، ۱۳۷۳: ۱۱۲). انواع اختلافات مرزی را در غرب آسیا بویژه در خاورمیانه می‌توان یافت که بیانگر دخالت قدرتهای استعماری در این سرزمین‌ها است. مناقشه اعراب با رژیم غاصب صهیونیستی که در طول ۶ دهه گذشته بر خاورمیانه سلطه داشته است، اختلافات سرزمینی بین ۸ کشور منطقه خلیج فارس که در طول یک دهه قبل بالغ بر ۵۰ مورد بود (جعفری‌ولدانی و حق‌شناس، ۱۳۷۲: ۱۷۷) و البته اکنون مواردی از این اختلافات حل‌وفصل شده است. تعارضات سرزمینی بین هند و پاکستان و همچنین وجود مناقشات در قفقاز و آسیای مرکزی (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱۴۹ تا ۱۶۴) نمونه‌های بالقوه یا بالفعل تعارضات سرزمینی در میان کشورهای منطقه غرب آسیا محسوب می‌شوند.

اختلاف سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی

وجود مسائلی از قبیل: فقر، عدم توسعه، جمعیت زیاد، تخریب‌های زیست‌محیطی و تقلیل منابع، از مشخصه‌های کشورهای کمتر توسعه یافته هستند (برادن و شلی، ۱۳۸۳: ۱۰۶). تمام کشورهای غرب آسیا به استثنای فلسطین اشغالی در گروه کشورهای جنوب با اقتصاد متکی و وابسته قرار دارند. وابستگی اقتصادی، دوگانگی اقتصادی، رشد شدید بخش خدمات، پایین بودن درآمد سرانه، توزیع ناعادلانه درآمد و ضعف علمی و تکنولوژیکی از مشخصات عمده کشورهای توسعه نیافته جهان است (همتی، ۱۳۶۶: ۳۰). شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی، حاکی از وجود اختلاف فاحشی میان سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی در کشورهای منطقه‌ی غرب آسیاست. همچنین تفاوت شدیدی در میزان درآمد سرانه، نرخ سواد، نرخ رشد جمعیت و ... دیده می‌شود. کشورهای صادرکننده نفت از بالاترین درآمد سرانه در بین کشورهای منطقه و حتی در جهان برخوردار هستند. گرچه شاخص بالا بودن درآمد نشان‌دهنده سطح بالای توسعه اقتصادی نیست اما نشان‌دهنده اختلاف سطح درآمد بین کشورهای غرب آسیا است. درآمدهای نفتی بخصوص در کشورهایی که اقتصاد آن‌ها متکی بر این درآمدها هستند بخش اعظم منابع ارزی کشور و بخش مهمی از درآمدهای دولت را تأمین می‌کند. با توجه به نقش مسلط دولت در اقتصاد این کشورها، درآمدهای نفتی تعیین‌کننده‌ی میزان رشد اقتصادی، مصرف، پس‌انداز ملی، سرمایه‌گذاری، نرخ تورم و ... بوده و نوسانات درآمدهای نفتی موجب نوسانات اقتصادی در این کشورها می‌شود (حاجی میرزایی، ۱۳۸۵: ۵). مسائل اقتصادی در

اغلب کشورهای این منطقه که از ساختار اقتصادی سنتی برخوردار هستند، موجب ایجاد بحران‌های بودجه‌ای شده و تأثیر بی‌ثبات‌کننده‌ای را بر آن‌ها نهاده است (کمب و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱۷۵). اقتصاد تک‌محصولی در این کشورها بر اساس نفت و یا براساس مواد اولیه تبدیل نشده، در سطح داخلی شکل‌گیری شکاف طبقاتی و استبداد اقتصادی را تحمیل می‌کند و در سطح خارجی و بین‌المللی اقتصاد وابسته و متزلزل را شکل می‌دهد. این امر خود باعث شکل‌گیری ساختار اقتصادی و اجتماعی دوگانه در این کشورها می‌شود (جدول شماره ۲).

جدول ۲: مقایسه‌ی شاخص توسعه انسانی بین کشورهای غرب آسیا و رتبه جهانی آن‌ها بر اساس گزارش سال ۲۰۰۶

ردیف	کشورها	رتبه‌ی جهانی	رتبه در غرب آسیا
۱	ترکیه	۹۲	۱۲
۲	ایران	۹۶	۱۳
۳	فلسطین اشغالی	۲۲	۱
۴	عربستان	۷۶	۷
۵	پاکستان	۱۳۴	۲۱
۶	قزاقستان	۷۹	۹
۷	امارات	۴۹	۵
۸	کویت	۳۳	۲
۹	سوریه	۱۰۷	۱۷
۱۰	ازبکستان	۱۱۳	۱۹
۱۱	لبنان	۷۸	۸
۱۲	اردن	۸۶	۱۱
۱۳	گرجستان	۹۷	۱۴
۱۴	عمان	۵۶	۶
۱۵	قطر	۴۶	۴
۱۶	عراق	*	*
۱۷	بحرین	۳۹	۳
۱۸	آذربایجان	۹۹	۱۵
۱۹	ارمنستان	۸۰	۱۰
۲۰	ترکمنستان	۱۰۵	۱۶
۲۱	قرقیزستان	۱۱۰	۱۸
۲۲	تاجیکستان	۱۲۲	۲۰
۲۳	یمن	۱۵۰	۲۲
۲۴	افغانستان	*	*

* اطلاعات مربوط به عراق و افغانستان موجود نیست.

بحران موادمخدر

موادمخدر تأثیری عمیق بر تمامی افراد و جوامع سراسر جهان دارد. در بُعد فردی، موادمخدر سلامت، زندگی و امنیت افراد را با خطر روبرو کرده است. در بُعد ملی، رابطه‌ی موادمخدر با جرایم باعث بروز مناقشات، معضلات اجتماعی، تضعیف دولت‌ها و عقب‌ماندگی کشورها شده است. کشورهای فقیر به شدت در برابر موادمخدر آسیب‌پذیر بوده و نیازمند کمک هستند، زیرا آن‌ها فاقد منابع کافی برای مقابله با چرخه‌ی جرم و جنایت هستند. در بُعد جهانی نیز مسئله‌ی موادمخدر اهمیت مشابهی دارد، بازارهای موادمخدر هیچ مرزی ندارند و ماهیت فراملی آن‌ها موجب می‌شود که هیچ دولت واحدی، چه فقیر و چه غنی نتواند به مرزهای این بازارها دست یابد. مخرب‌ترین ماده‌ی مخدر در جهان، مواد افیونی خصوصاً هروئین است که بزرگترین کانون تولید آن در افغانستان است. تولید و قاچاق آن، ایران، پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است (محمدی و غنجی، ۱۳۸۵: ۹۰) و مناقشاتی بین کشورها بویژه در مناطق مرزی به وجود آورده و همچنین موجب شکل‌گیری نواحی خاکستری یا حفره‌های دولت در برخی مناطق کشورها می‌شود. از آنجایی که محیط افغانستان به عنوان یکی از مناطق تولیدکننده این مواد در تعامل سنتی با محیط جغرافیایی ایران به شمار می‌رود، امکان اشاعه منطقه‌ای معضل موادمخدر به واسطه‌ی شرایط طبیعی سه کشور ایران، پاکستان و افغانستان وجود دارد و این بحران با توجه به هزینه‌های سرسام‌آور برای کنترل آن بدون کمک‌های بین‌المللی به سرانجام نمی‌رسد. از طرف دیگر دخالت کنش‌گران بین‌المللی در این عرصه باعث شکل‌گیری بازی‌های پشت‌پرده در جهت منافع آن بازیگران می‌شود. اندکی تأمل در این زمینه‌ی خاص به روشنی تأیید این ادعا خواهد بود که تا وقتی افغانستان به عنوان تولیدکننده و کشورهای ایران و پاکستان به عنوان مسیرهای اجباری ترانزیت این کالا وجود دارند، این چالش به مثابه عاملی واگرا در فرایند همگرایی کشورهای غرب آسیا خواهد بود چرا که کشورهای آسیای مرکزی را نیز به صورت فعال درگیر این مسئله می‌کند. علاوه بر مواردی که به عنوان عوامل واگرایی در منطقه غرب آسیا ذکر شد، مواردی همچون عدم هم‌تکمیلی اقتصادهای این کشورها، وفاداری کشورهای این منطقه به سازمان‌های منطقه‌ای موجود در منطقه، نظیر CIS و ...، تعلق کشورهای این منطقه به حوزه‌های تمدنی مختلف نظیر حوزه

تمدن ایرانی، تورانی، سامی و ... نیز وجود دارند که می‌توانند در همگرایی ضعیف این کشورها مؤثر باشند.

عوامل مؤثر در همگرایی کشورهای منطقه غرب آسیا

دین

دین با تکیه بر ارزش‌های کلی، فراتر از پیوندهای نژادی، طبقاتی، منافع منطقه‌ای، اندیشه‌های سیاسی و مرزهای جغرافیایی است و می‌تواند عامل پیوند جوامع انسانی باشد. بررسی‌های تاریخی در جوامع دینی بویژه دین اسلام این مسئله را بیشتر نمایان می‌سازد که این جوامع با تکیه بر ایمان و زیر چتر اسلام به گشودن و فتح سرزمینهای بزرگ در جهان دست یافتند. در ادامه این تفکر الهی به سرعت گسترش یافت و قلمرو عظیمی را از اقیانوس اطلس تا کرانه‌های غربی اقیانوس آرام دربر گرفت و همین ساختار موجب شکل‌گیری جهان اسلام به عنوان یکی از بزرگترین ادیان الهی چه از لحاظ جمعیت و چه از لحاظ گستره فضایی آن شد. برتری درازمدت تمدن اسلامی تا قبل از رنسانس نشان‌دهنده پویایی آن بوده است و موجب تفوق هزارساله فرهنگی، فکری، علمی و نظامی مسلمانان در جهان بوده است.

ظهور اندیشه‌ی همگرایی براساس عامل دین در تاریخ جدید کشورهای اسلامی را باید در شکل‌گیری سازمان کنفرانس اسلامی جستجو کرد. این سازمان که اکنون بیش از پنجاه و پنج عضو دارد در سال ۱۹۶۹ به دنبال آتش‌سوزی مسجدالاقصی تشکیل شد که نخستین جلسه آن در شهر رباط پایتخت مراکش بود. زمان شکل‌گیری این سازمان پس از آتش‌سوزی مسجدالاقصی، بیانگر غلبه‌ی جنبه‌های دینی آن است (فوزی توپسرکائی، ۱۳۷۷: ۵۲). در عین حال تمایل به پیروی از ارزش‌های مشترک، تداوم و تأثیرپذیری آن بر روند تحولات پیش‌رو را تثبیت خواهد کرد. این امر در صورت غلبه بر اختلافات سیاسی نقش پیروزمندانه‌ای در نظام جهانی به دست خواهد آورد و اسلام را به عنوان عاملی قوی برای وحدت منافع، روند همکاری و مشورت متقابل میان کشورهای عضو معرفی خواهد کرد. از آنجایی که تمام کشورهای منطقه غرب آسیا به استثنای گرجستان، ارمنستان، فلسطین

اشغالی عضو کنفرانس اسلامی هستند، می‌توان از عامل دین به عنوان یک عامل وحدت‌بخش و فلسطین‌اشغالی در منطقه، نام برد.

تسلط بر منابع و موقعیت‌های استراتژیک

مکان‌ها و فضاها دارای محتوی و موقعیتی هستند که مرکب از عناصر و ساخت‌های طبیعی و انسانی بوده و این عناصر و ساخت‌ها در تعامل نظام‌یافته با یکدیگر ساختار و سیستم جغرافیایی مکان و فضا را شکل می‌دهند. هر کدام از عناصر مزبور به طور جداگانه و نیز در یک الگوی تعاملی و جمعی دارای کارکرد بوده و در محیط جغرافیایی و متناسب با نیاز انسانها نقش‌آفرینی می‌کنند. پتانسیل نقش‌آفرینی و کارکردی عناصر و ساخت‌های مکانی و فضایی در راستای تأمین نیازهای انسانی، پتانسیل ارزشی مکانی و فضایی را در راستای تأمین خواسته‌ها و نیازهای خود پدید می‌آورد و اقدام و حرکت و رفتارهای رقابتی یا همکاری را در بازیگران سبب می‌شود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۸۸). کشورهای غرب آسیا با دسترسی به اقیانوس هند و تسلط بر تنگه‌های استراتژیک بسفر و داردانل، سوئز، باب‌المندب و هرمز از موقعیت برجسته‌ای جهت تأثیرگذاری بر تحولات جهانی برخوردارند. در هارتلند انرژی جهانی، تنگه هرمز که ایران را از شبه‌جزیره عربستان جدا نموده و با خلیج فارس و دریای عمان مرتبط می‌سازد به مثابه دروازه‌ی دریایی بخش اعظم ذخایر نفت جهان، از اهمیت استراتژیک برخوردار است. کانال سوئز و کل شبه‌جزیره سینا دومین گذرگاه آبی در شرق مدیترانه محسوب می‌شوند. تنگه‌ی باب‌المندب، نقطه کنترل دریایی بسیار بااهمیتی است. این تنگه در محل تلاقی دریای سرخ و خلیج عدن، واقع شده که باریک‌ترین قسمت آن ۱۵ مایل طول دارد و از شاخ آفریقا تا بخش جنوبی شبه‌جزیره عربستان امتداد یافته است. می‌توان گفت که اگر کانال سوئز دروازه‌ی اصلی اروپا و شبه‌قاره هند به شمار می‌رود، باب‌المندب دومین دروازه بزرگ دریایی است (کمب و هارکاو، ۱۳۸۳: ۴۴-۴۵).

کشورهای غرب آسیا بویژه در حوزه خلیج فارس تقریباً دو سوم ذخایر اثبات شده‌ی نفت و یک سوم گاز طبیعی جهان را در اختیار دارند. با اضافه کردن ذخایر برآورد شده دریای خزر نیز به این ارقام، درصد نسبی این ذخایر به ۷۰٪ برای نفت و ۴۰٪ برای گاز طبیعی می‌رسد (کمب و هارکاو، ۱۳۸۳: ۳۲۵). بدین ترتیب بیضی انرژی خلیج فارس- دریای خزر یکی از مهمترین

واقعیت‌های ژئواستراتژیک خواهد بود که کشورهای غرب آسیا در اختیار خواهند داشت. چنانچه مناطق ژئواستراتژیک غرب آسیا را با منابع استراتژیک موجود در این منطقه در نظر بگیریم، جایگاه کشورهای منطقه نمود بیشتری خواهد داشت و این عوامل می‌توانند به عنوان عوامل جغرافیایی مؤثر در فرایند همگرایی کشورهای غرب آسیا محسوب شوند.

تجزیه و تحلیل

سازمان‌های منطقه‌ای نقش بسزایی در تعاملات و همکاری‌های سیاسی- اقتصادی سازنده بین کشورهای عضو آن و همچنین کمک به صلح و امنیت جهانی دارند. شکل‌گیری، دوام و موفقیت سازمان‌های منطقه‌ای مستلزم وجود شرایط و زمینه‌هایی است. با توجه به تعریف منطقه، و وجود عوامل و زمینه‌هایی همچون برخورداری از وحدت طبیعی و جغرافیایی، نیازها و وابستگی‌های متقابل، احساس تهدید مشترک و داشتن علایق مشترک و... برای همگرایی کشورهای یک منطقه لازم است. بر اساس یافته‌های تحقیق مواردی همچون: چند قدرت هم‌وزن در غرب آسیا، تعارضات مذهبی و ایدئولوژیک، بحران‌های هیدروپلیتیک، تعارضات سرزمینی، اختلاف سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی، بحران موادمخدر، عدم هم‌تکمیلی اقتصادی این کشورها، وفاداری کشورهای این منطقه به سازمان‌های منطقه‌ای موجود در منطقه و تعلق کشورهای این منطقه به حوزه‌های تمدنی مختلف نظیر حوزه تمدن ایرانی، تورانی، سامی و... در کنار تنها دو عامل همگرایی، یعنی دین و تسلط بر منابع و موقعیت‌های استراتژیک، گویای این مسئله است که در منطقه غرب آسیا نیروهای واگرا بر نیروهای همگرا چیرگی دارند و از منظر ژئوپلیتیک شکل‌گیری سازمان منطقه‌ای یکپارچه در غرب آسیا، حداقل در حال حاضر دور از انتظار است.

نتیجه‌گیری

سازمان منطقه‌ای بر پایه‌ی یک منطقه‌ی جغرافیایی متجانس از حیث ساختاری و یا کارکردی و وجود شرایطی که تحت آن شرایط نیروهای همگرا بر نیروهای واگرا در منطقه چیره شوند، شکل می‌گیرد. به عبارتی دیگر نیروهای گرایش به مرکز، قویتر از نیروهای گریز از مرکز عمل می‌کنند.

منطقه غرب آسیا شامل ۲۴ کشور است که به حوزه‌های تمدنی مختلف تعلق داشته و از لحاظ سطح توسعه دارای اختلافات فاحشی هستند و اقتصاد آن‌ها از اصل ضروری هم‌تکمیلی تبعیت نمی‌کند. از طرف دیگر، وسعت زیاد این منطقه و گوناگونی انسانی و طبیعی ناشی از آن مانع از آن می‌شود که این منطقه را بتوان به عنوان یک منطقه واحد جغرافیایی یکپارچه تعبیر کرد. عوامل متعددی نیز وجود دارند که به عنوان چالش‌های ژئوپلیتیکی مانع از همگرایی کشورهای این منطقه می‌شوند که این عوامل را فهرست‌وار می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

- فقدان مردم‌سالاری حقیقی در کشورهای منطقه؛
- عدم ثبات نظام‌های سیاسی؛
- عدم آمادگی بسترهای فکری، سیاسی و اجتماعی برای نزدیکی و همگرایی؛
- عدم آمادگی ساختارهای دولتی برای همگرایی؛
- تنوع قومی و فرهنگی؛
- تنش‌های سیاسی میان کشورهای منطقه؛
- واکنش‌های ملی‌گرایانه به عنوان مانعی برای تحقق حرکت‌های جمعی و همگرایانه؛
- سیاسی‌شدن زود هنگام این فرآیند؛
- اختلافات مرزی و تنش‌های ناشی از آن؛
- حضور نظامی قدرت‌های مداخله‌گر؛
- سیاست‌های تفرقه‌افکنانه‌ی قدرت‌های مداخله‌گر در سایه عدم اعتماد متقابل کشورهای منطقه به یکدیگر؛
- چندپارگی در منطقه با گرایش به مناطق دیگر؛
- نگاه برون‌منطقه‌ای به اقتصاد به جای نگاه درون منطقه؛
- اقتصاد تک‌پایه و غالباً استوار بر صدور مواد خام و اولیه؛
- فقر و ناداری و عقب‌ماندگی که بر بخش مهمی از این منطقه سایه افکنده است؛
- ساختارهای ضعیف اقتصادی؛
- بازارهای محدود؛
- فقدان منابع سرمایه‌ای در منطقه (مجیدی، ۱۳۸۷: ۳۵).

با توجه به مطالب عنوان شده به این نتیجه می‌رسیم که این منطقه شرایط لازم را برای شکل‌گیری یک سازمان منطقه‌ای یکپارچه و فراگیر، حداقل در افق زمانی کوتاه‌مدت ندارد.

منابع

۱. اعظمی، هادی (۱۳۸۵)، وزن ژئوپلیتیکی و نظام قدرت منطقه‌ای (بررسی موردی: جنوب‌غرب آسیا)، فصلنامه ژئوپلیتیک؛ سال دوم شماره ۳ و ۴ پاییز و زمستان ۱۳۸۵.
۲. احمدی‌پور، زهرا و قادری‌حاجت، مصطفی (۱۳۸۹). تبیین ژئوپلیتیکی شکل‌گیری سازمان منطقه‌ای آسیای مرکزی - خزر با محوریت ایران، مجموعه مقالات دومین همایش بازنگاری روابط ایران و کشورهای آسیای مرکزی ۴ و ۵ آبان ۱۳۸۹ - دانشگاه فردوسی مشهد، صص: ۵۳-۹۳.
۳. اخوان‌کاظمی، بهرام (۱۳۸۳)، نقش سازمان‌های منطقه‌ای در پایداری امنیت کشورهای عضو، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی. سال نوزدهم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند ۱۳۸۳ تهران.
۴. برادن، کتلین و فرد، شلی (۱۳۸۳)، ژئوپلیتیک فراگیر، ترجمه: علیرضا فرشچی و فردشلی، تهران: دوره عالی جنگ.
۵. برتون، رولان (۱۳۸۰)؛ قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه: ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
۶. بلیس، جان و دیگران (۱۳۷۴)؛ استراتژی معاصر؛ نظریات و خط‌مشی‌ها، ترجمه‌ی: هوشمند میرفخرایی، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۷. توال، فرانسوا (۱۳۸۲)، ژئوپلیتیک شیعه، ترجمه: کتایون باصر، تهران: ویستار.
۸. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۷۲)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، جلد دوم، اول، تهران، نشر قومس.
۹. جعفری ولدانی، اصغر و نیلوفر حق‌شناس (۱۳۷۲)، اختلافات ارضی و مرزی بین دولت‌های خلیج‌فارس و تأثیر آن بر امنیت منطقه، مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسائل خلیج‌فارس، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.
۱۰. جردن، تری.ج. و لاونتری، لستر (۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر جغرافیای فرهنگی، ترجمه: سیمین تولایی و محمد سلیمانی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۱۱. حاجی‌میرزایی، سیدمحمدعلی (۱۳۸۵)، بررسی ضرورت و اهمیت تنظیم جریان ورود درآمدهای نفتی به اقتصاد ایران، فصلنامه بررسی‌های اقتصاد انرژی، سال دوم، شماره ۳، بهار.
۱۲. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۷۹)، مبانی مطالعات سیاسی اجتماعی، جلد دوم، قم: سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور.

۱۳. حافظ‌نیا، محمدرضا و کاویانی، مراد (۱۳۸۳)، افق‌های جدید در جغرافیای سیاسی، تهران: سمت.
۱۴. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات پاپلی.
۱۵. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۶۸)، نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل، تهران: نشر سفیر.
۱۶. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۴)، نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل فردی جهانی شده: مناسبت و کار آمدی، اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۷. عزتی، عزت‌ا... (۱۳۷۸)، جغرافیای سیاسی جهان اسلام، قم: سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور.
۱۸. عزتی، عزت‌ا... (۱۳۸۰) ژئوپلیتیک در قرن بیستم، تهران انتشارات سمت.
۱۹. فوزی توپسرکانی، یحیی (۱۳۷۷)، سازمان کنفرانس اسلامی، ساختار، عملکرد و روابط آن با ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۰. قوام، عبدالعلی (۱۳۷۰)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: نشر قومس
۲۱. لاکوست، ایو (۱۳۷۸)، مسائل ژئوپلیتیک اسلام، دریا، آفریقا، ترجمه عباس آگاهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۲. کمب، جفری و هارکوی، رابرت (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، جلد اول و دوم، ترجمه سیدمهدی حسینی متین، تهران: پژوهشگاه مطالعات راهبردی.
۲۳. متقی، ابراهیم (۱۳۷۸)، تأثیر نظام‌های تابع بین‌المللی بر سیاست خارجی و الگوی مداخله‌گری قدرتهای بزرگ، فصلنامه راهبرد، شماره ۱۷، تهران.
۲۴. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: سمت.
۲۵. مجیدی، محمدرضا و همکاران (۱۳۸۷)، غرب آسیا، نظام بین‌المللی و همگرایی منطقه‌ای، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲۶. محمدی، حمیدرضا و غنجدی، محمد (۱۳۸۵)، چالش‌های موادمخدر در جنوب غرب آسیا، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره اول، بهار ۱۳۸۵.
۲۷. مختاری، حسین و قادری‌حاجت، مصطفی (۱۳۸۷)، هیدروپلیتیک خاورمیانه در افق سال ۲۰۲۵م؛ (مطالعه موردی: حوضه‌های دجله و فرات، رود اردن و رود نیل)، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال چهارم شماره اول بهار ۱۳۸۷.
۲۸. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره‌میرحیدر با همکاری سیدیحیی رحیم صفوی، تهران انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۲۹. هاگت، پیتر (۱۳۷۵)، جغرافیای ترکیبی نو، ترجمه شاپور گودرزی‌نژاد، تهران: سمت.
۳۰. همتی، عبدالناصر (۱۳۶۶)، مشکلات اقتصادی در جهان سوم، تهران: انتشارات سروش.

- arnett, Michael (1996), "Identity and Alliances in the Middle East" In Peter Katzenstein, Ed., the Culture of National Security, Norms and Identity in World Politics, New York: Columbia University Press.
31. Buzan, Barry and Ole Waever (2005), Regions and Powers, Cambridge: Cambridge University Press.
32. David, Steven (1991), "Explaining Third World Alignment", World Politics, .No:43.
33. Larson, Deborah (1991), "Bandwagon Images In American Foreign Policy: Myth or Reality" In R. Jervis and J. Snyder, Ed., Dominoes and Bandwagons. Strategic Beliefs and Great Power Competition in the Eurasian Rim land, New York: Oxford University Press.
34. Morgenthau, Hans (1985), Politics among Nations, the Struggle for Power and Peace, New York: Knopf.
35. Warner, Jeroen F. and Zeitoun, Mark. (2008), International relations theory and water do mix: A response to Furlong's troubled waters, hydrohegemony and international water relations. Political Geography 27 (2008), pp 802-810.
36. Wight, Martin (1978), Power Politics, New York: Holmes & Maier.

